

برای مادران شهدای اخیر  
مینا فرخنده  
سه شنبه، 25/08/2009

جلوی چشمانم سیاهی ست  
سیاهی خون  
یخ کرده و کبره بسته  
چشمانم هیچ نمی بینند  
هیچ  
تنها خشم است  
و حلقوم بسته ام  
که بغض می فشاردش

صدها فریاد منجمد  
که دست های من را دارند  
پاهای مرا  
ما در هیبت همانندیم  
تنها چشمهایشان  
از دردی مخوف گشوده مانده اند  
بدنها تکه تکه  
سلاخی شده  
چه کرده اند  
چه گفته اند  
چه خواسته اند  
این چه فرجامی ست؛

عزیزانم  
در سینه شما گل کرده  
زخم خنجر  
یا گلوله ای اگر  
در قلب من اما  
زخم خنجر درد شماست  
که باز می شود  
در چشمان باز شما اگر  
خشم و درد  
، یخ زده  
منجمد مانده است  
چشمان گر گرفته من  
، جوپای لحظه ایست تنها  
تا این تن گر گرفته  
شعله ور شود

باید که ساکت بمانم

باید که از ترس  
به گوشه ای تاریک پناه برم  
مزدوران می گویند  
اما

درد می سوزاندم  
این درد من است  
که فریاد می کشد.

در پیش روی شما  
سیاهی تاریکی ست  
و دیگر هیچ  
آتش جانهایتان اما  
قلب مرا به آتش کشیده اند.

چه خواستید مگر  
چه کرده اید  
مادرانتان مگر  
!با خون دل بزرگتان نکرده اند

فریاد مزدوران  
تهدید ها  
درد باتوم ها  
بی اثرند بر من  
من درد می کشم  
این درد من است  
که فریاد می کشد.

سرخوش به خیابانها آمدید  
فریاد هاتان  
که شور و شوق بود و امید  
چه خواستید مگر  
که اینچنین به خاک و خون نشست؛

فریاد مزدوران را  
درد باتوم ها  
بی اثرند بر ما  
ما درد می کشیم  
این درد مشترک ماست  
که فریاد می کشد.